

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در این شد که دیروز خلاصه ای از اقوال و احتمالات را در باب استصحاب عرض کردیم البته بعضی مطالب هم سابق گفته بودیم که باز دیروز به یادمان نیامد. من جمله اینکه در باب استصحاب نکته فنی اش این باشد که حیثیاتی که در لسان موضوع اخذ شده اند حیثیات تعلیلی هستند نه تقيیدیه. و نکته حجیت استصحاب هم این است. اینها گذشت چون مطلب طولانی شد انواع و انحاء احتمالات مطرح شد.

طبعاً طبق همین احتمالات هم مسئله حجیت و کیفیت و حدود و نحوه حجیت فرق می کند. تقریبش به اصطلاح عوض می شود. خلاصه بحث را عرض می کنم که در باب استصحاب از صحبت های تحلیل علمی آن مسئله اینکه حدوث احتیاجی به در مرحله بقاء مؤثر نمی خواهد تحلیل علمی یعنی همان. فیزیک و شیمی و اینها تحلیل فلسفی می شود یا کلامی. از آنجا شروع می شود تا عقل. اصطلاح عقل که حالا ممکن است مرادشان از عقل نظری باشد. عقل عملی باشد که در سلوک زندگی ما اگر استصحاب نکنیم وضع زندگی به هم می خورد انسان باید مرتب اطلاع گیری کند. تا مسئله سیره عقلاً حالا تا مسئله لسان شرع و لسان ادله که حیثیت تعلیلی باشد و تقيیدی نباشد تا مسئله عرف عام تا آن مسئله ای که ما عرض کردیم یک نوع ابداع نفس است تا مسئله کسانی که یک نوع آن را غریزه سلوک عملی در زندگی گرفته اند بر اساس غریزه یا می شود اصطلاح دیگر اسمش را گذاشت ضمیر نا آگاه.

یک عرض عریضی در تفسیر استصحاب می شود مطرح کرد و جامع تقریباً همه اینها البته همه شان نه آن که اخذ به حالت سابقه شود. حالا به هر نحوی که شد. البته در عده ایشان مثل این که تفسیر کرده اند یقیناً لا یزول بالشک به معنای نفی وسواس و اینها دیگر حالت سابقه نیست. در همه اش تصویر حالت سابقه نیست اما در معظمش است. این راجع به این و طبعاً در تمام این تفسیرها و احتمالات و اقوال کسانی هم هستند که به هیچ نحو استصحاب را حجت نمی دانند حتی در موضوعات خارجی یا خب عده زیادی در احکام استصحاب را به هیچ نحو به بقاء مجعول چه جعل چه عدم نسخ تمام نحو هائیکه در استصحاب بر می گردد به احکام حجت نمی دانند و عرض کردیم حتی از مثل مالک هم نقل شده است که اگر وضو داشت طبیعتاً یک حالتی برایش پیدا می شود که شک در وضو می کند یا خواب است یا غیر ذلک گفته است باید وضو بگیرد برای نماز باید وضو بگیرد. وضوی سابق اکتفا نکند. و توضیحاتش هم گذشت

.....
که روایتی را که اینها نقل کرده اند چون یک حدیث بیشتر نیست حالا به تعبیرات مختلف آن حدیث هم موردش در اثنای نماز است که اگر کسی در اثنای نماز شک کرد لا ینصرف حتی یسمع صوتا. لذا بعضی هایشان حتی به همان مورد روایت عمل کرده اند تازه عرض کردیم بعضی هایشان احتمال داده اند که اصلا روایت یعنی نقل شده است در ذیل روایت یا نه مراد نفی وسواس است. یعنی اگر در اثنای نماز حالتی پیدا شد وسواس را کنار بگذار و نماز را ادامه بده.

علی ای حال در کنار تمام این اقوال قول به عدم حجیت استصحاب هم هست این طور نیست که آن طرف هم نباشد. به هیچ وجه استصحاب را حجت نمی داند وجهش هم با همین احتمالاتی که ما گفتیم کاملا روشن می شود. مثلا می گویند حدوث علت بقاء است خب قبول نمی کنند بقاء خودش علت می خواهد. ظن به حدوث ظن به بقاء است تلازمش را قبول نمی کنند علی تقدیر قبول هم ظن پیششان حجت نیست و الی آخره. استقراء کردیم جواب می دهند این استقراء حجت نیست علی تقدیر اینکه ثابت هم بشود ظن حجت نیست. استدلال کرده اند که حیثیت تعلیلی است جواب داده اند که حیثیت تقییدی است. فرض کنید استدلال شده است همین طریقی که ما گفتیم ابداع نفس را قبول نمی کنند ابداع نفس به درد اعتبارات عقلایی نمی خورد و اصولا ابداع نفس ارزش ندارد و معلوم نیست شارع امضا کرده باشد. الی آخر یعنی آنچه که وجوه برای استصحاب ما در خلال بحث اشاره کردیم تمام قابل مناقشه است. و برای همین هم خب عده ای قائل هستند که استصحاب به هیچ نحوی از انحاء حجیت ندارد.

و عده ای هم در خود ما مثل شیعه که قبول کرده اند در موضوعات به خاطر تعبد. به خاطر روایات و الا در موضوعات هم طبق قاعده قبول نمی کردند. پس نکته بحث استصحاب فکر می کنم تقریبا روشن شد و اینکه چطور تصمیم گیری شود. کدام را قبول کنیم؟ و در نتیجه تفصیل چگونه قائل شویم. کدام قسمتش حجت هست کدام قسمتش نیست؟ اینها از این مطالبی که گفتیم در می آید.

مبحث دومی را که مرحوم نائینی مطرح فرمودند و خب از زمان شیخ و اینها هم مطرح شده است البته چند تا بحث مطرح شده است اینکه آیا استصحاب جزء مسائل اصولی هست یا خیر. خب دو تا احتمال رئیسی در مسئله هست یکی اینکه جزء مباحث اصول باشد یکی اینکه جزء به اصطلاح که بعدها پیدا شده است جزء قواعد فقهیه باشد. مثل قاعده لاضرر لا حرج. مثل قاعده تجاوز. فراغ. یکی هم مسئله استصحاب باشد. و آن اینکه اگر شک کردیم به حالت سابقه مثل قاعده فراغ و تجاوز به حالت سابقه اخذ کنیم. در مقابل هم آن را عده ای از مسائل اصول دانسته اند که ظاهر شیخ است.

من سابقا هم عرض کردم در اول بحث حجیت خبر واحد هم شیخ این مسئله را مطرح کرد و عده ای از آقایان که بعد از شیخ آمده اند چند بار این مسئله مطرح شده است. مثلا مسئله قطع جزء مسائل اصول هست یا خیر. مسئله خبر واحد هست یا خیر مسئله استصحاب غیر از تعریفی که در اول اصول می کنند ظاهرا چون آن فاصله زمانی زیاد شده است هی تکرار می کنند.

علی ای حال به یک مناسبتی هم وارد بحث مسئله استصحاب از مسائل اصول و آیا هست یا نیست اصلا ضابطه مسئله اصولی چیست. عرض کردیم مرحوم آقای شیخ هادی تهرانی کی مقداری عوارض ذاتیه و موضوع کل علم است عوارض ذاتی باز بحث کرده اند که مراد از عوارض ذاتی باز بحث را به آنجا هم توسعه داده اند. عرض کنم باز این بحث ها را تکرار کردن به نظر ما خیلی فایده ندارد به جای درستی هم نمی رسد. عرض کنم که به ذهن ما می آید که اولاً در آن مبحث که موضوع کل علم ما بحث فی خب حرف درست است. حالا تقسیم عوارض ذاتی هم مبنای قدما و متأخرین و مبنایی که بعدها عده ای قبول کرده اند ظاهرا همین مبنای متأخر شاید اغلب به اعتبار باشد ارزش به نظر ما خیلی علمی ندارد به خاطر مشکلات فنی که دارد. بهرحال لکن عرض کردیم اولاً علوم به دو قسم اساسی علوم حقیقی مثل طب و فیزیک و شیمی تقسیم می شود علوم اعتباری مثل همین فقه و اصول و حقوق و نحو و صرف و این جوز چیزها و آن تعبیر ما بحث فی ان عوارض الذاتیه در این علوم اعتباری تصویر ندارد یعنی جا ندارد. لذا گاهی گفته اند به منزله عوارض ذاتی است. نحو و صرف و اینها عوارض ذاتی ندارند. عرض کنم که رفع و نصف و اینها جزء عوارض ذاتی نیست.

مضافا به اینکه عرض شد که ظاهرا بعید نیست که در علوم اعتباری حساب را روی اهداف ببریم نه روی موضوعات. نه اینکه موضوع علم رابطه ای با خود مسائل علم هم ندارد خب خلاف ظاهر است. باید رابطه داشته باشد. این را من موجز می گویم که خلاصه مطلب. لکن بعید نیست بر فرض این مطلب فی نفسه در اوایل فرض کنید زمان همان یونانی ها که مطرح کرده اند مطلب درستی بوده است لکن بعدها که علوم تدوین شده اند از این قواعد خیلی معلوم نیست پیروی کرده باشند. یعنی دقیقا هر مسئله را طبق این ضوابط که ظاهری باشد در آن علم آورده باشند. و ظاهرا معیار تقسیم بندی علوم اینکه این مسئله در این علم بیشتر جنبه عقلایی پیدا کرده است. نه جنبه این عقلی که آقایان نوشته اند. آن جنبه عقلایی عرض کردم در جنبه عقلایی جنبه عقلی مراعات می شود لکن تسامحاتی هم در آن می شود. به خاطر گذشت زمان.

لذا بخواهیم دقیق بخواهیم بیاییم علم طب را بگوییم ما بحث فيه ان عوارض الذاتیه آن وقت عوارض بدن را که موضوع رسید به عوارض ذاتی و عوارض قلیل را جدا کنیم بگوییم این جزء عوارض ذاتی است. این بحث با آنچه که الان به نام طب تدریس می شود نمی سازد. مضافا به اینکه این مطلب در علوم اعتباری مثل اصول و نحو و صرف و این ها که ما داریم به هیچ نحوی ارتباط ندارد و چیز ندارد.

لذا باید دنبال اهداف و اغراض رفت. آن که به ذهن می آید این است. همان طور که آقا ضیاء هم فرموده اند. البته آقای بجنوردی چند دفعه گفتیم فرمودند این مطلب را من گفتم کتابشان هم نوشته اند در مقالات آقا ضیا هم آمده است. ایشان فرمودند استاد از من گرفته اند. بهرحال حق با این مطلب است و مراد از علم اصول که عرض کردیم از قرن دوم تدریجا از فقه جدا شد مباحثی بود که باید تنقیح می شد چون تأثیرگذار در ابواب زیادی از فقه بود. لازم اگر در یک باب تأثیرگذار بود این را نمی آوردند. فرض کنید اصالة الطهارة در شبهات حکمیه. خب این تأثیرگذار است چون بحث اصولی هم هست. لکن چون تأثیرش کم است فقط در باب طهارت است متعرض نشده اند. اگر معیار این باشد به جای این بحث های طولانی که اقایان فرموده اند بگذاریم کنار خب قطعاً استصحاب جزء مباحث اصول است دیگر. نمی شود در این شبهه کرد. چون تأثیرگذاری اش در فقه چه در شبهات حکمیه چه موضوعیه مخصوصا در آن موضوعی که فراوان خیلی تأثیرگذار است. انصافا تأثیر بسیار بزرگی است. بله ممکن است بگوییم لاضرر هم تأثیرگذار است. خیلیه خب لاضرر هم در اصول بیاورید. حالا چرا لاضرر را نیاورده اند استصحاب را آورده اند حالا دیگر این بر می گردد به تدوین البته عرض کردم از زمان شیخ به بعد چون شیخ به یک مناسبتی در بحث اشتغال که خواندیم ما هم تعرض به لاضرر کرده اند عملا هم لاضرر در اصول وارد شده است. عملا هم قاعده فراغ و تجاوز در اصول وارد شده است. در آخر بحث استصحاب مرحوم شیخ قاعده ید قاعده قرعه قاعده اصالة عدم تزکیه را در یکی از تنبیهات بالأخره واردش کرده اند. حالا این تأثیرگذار هست در جانب شبهات حکمیه هم تأثیرگذار است اگر درست باشد.

کیف ما کان آنچه که می شود اینجا گفت این است که اگر ما معیار را اولاً در علوم اعتباری اصلا بحث نکنیم عوارض ذاتی و اینها را اصلا بحث نکنیم. تابع اهداف باشد هدف شارع تأثیرگذار باشد در فقه برای فقیه در موارد زیاد و ابواب مختلف نه در یک باب واحد مثل طهارت. یا مثلاً الحدود تدرک بالشبهات در باب حدود و آن موارد. نه آن تأثیرش در یک مورد است آن تأثیرگذار نیست. اما مثل استصحاب مثل لاضرر این جدا تأثیرگذار است. می گویم شاید شبهه کنیم که چرا لاضرر را در خود اصول نیاورده اند برده اند به یک مناسبتی در تنبیهات اشتغال در اصول فعلی ما. خب این اشکال است. حالا این یکی از مشکلات کار است. در کتب قدیم اصول اهل سنت در خیلی هایشان که من دیدم استصحاب را در آخر ابواب بعد از اجتهاد و تقلید، قیل انه ادله و اینکه آیا هست یا خیر استصحاب را آنجا آورده اند. مثل این ترتیب اصول عملی که ما الان داریم به این ترتیبی که ما داریم باز اینها نیاورده اند.

کیف ما کان باز آنچه که به ذهن ما می آید اگر این معیار بندی ها را قبول کنیم آن حرف هایی که گفته شده است حالا بگوییم آنها شاید فی نفسه در یک جای دیگر درست بوده است استصحاب جزء اباحت اصول است حالا کجا بیاوریمش اصحاب ما در بحث اصول عملیه چون بحث اصول عملیه را جدا کرده اند آنجا آورده اند به نظر من این کاری که متأخرین اصحاب ما کرده اند فنی تر باشد تا آن کاری که اهل سنت کرده اند.

خب حالا چرا عده ای از اصول دیگر را قواعد فقهی دیگر را نیاورده است؟ خب خب بیاورند خیلی بحث نکنیم. مثل لاضرر هم به خاطر اینکه آثار فراوانی در فقه دارد به یک معنایی آن را هم بیاورند.

مضافا اینکه معیار در یک مسئله اصولی حال فقیه و حال یک اصولی نیست. مثلاً می گوید عقیده من این نیست پس این جزء اصول نیست. مراد آنچه هست که در زمینه علمی بین علمای اصول مطرح بوده است. حالا من به آن اعتقاد داشته باشم یا خیر. این برای اصولی بودن کافی است. این خلاصه بحث به نظر ما خیلی روشن است که استصحاب جزء اباحت اصول است به این قاعده. لکن چون علمای قبلی ذهنشان آن مطالب دیگر بود مثل نائینی و دیگران اینها دنبال این بحث افتاده اند که معیار قاعده و مسئله اصولی چیست. عرض کنم که گفتیم یک رأی آن این است که در عده ای از عبارات آمده است بحث را اصولی گرفته اند. عرض کنم که این ها مفروغ عنه گرفته اند چون در اصول شیعه بحث شده است نمی دانستم در اصول اهل سنت تعدیل اصول شده است به عنوان احتمالا من الدلیل.

حالا به هر حال و عده ای هم به نظرم مرحوم شیخ هادی تهرانی ظاهر عبارتش تمایل دارد که از قواعد فقهیه باشد استصحاب. مرحوم نائینی هم تفصیل قائل شده اند. اگر استصحاب را در شبهات حکمیه بگیریم از اصول است. اگر از شبهات موضوعیه بگیریم از قواعد فقهیه است. راجع به قواعد فقهیه هم خودش احتیاج به بحث دارد حالا عرض کردیم سابقا این کلمه قواعد فقهیه را ما داریم از قرن هشتم شهید ثانی و اول قدس الله سره. و اهل سنت غالباً به عنوان اشباه و النظائر دارند همین مباحث ما را. با اصول فرقی گذاشته اند. اصول را جداگانه کرده اند اینها که اشباه و النظائر است جدا کرده اند. فرض کنید عده زیادی از مسائلی که مربوط به ولایت فقیه بود نه در فقه آورده اند نه در اصول. غالباً کتاب های جداگانه مثل الاحکام السلطانیه آنها را جداگانه برای خودش ذکر کرده اند.

کیف ما کان در علمای ما اولین جایی که داریم که قاعده فقهیه را مرتباً جدا کرده است مرحوم شهید اول است بعد فاضل مقداد است نزد القواعد الفقهیه تا حد زیادی چون مرحوم شهید ثانی قاطی کرده است. مرحوم شهید ثانی در تمهید القواعد است که قواعد اصولی با قواعد نحوی و ادبی. اینکه بین اصحاب ما خیلی رواج پیدا کرد کتاب های زیادی قواعد و غنائم و اخیراً کتاب های فراوانی به نام قواعد

فقهیه. مرحوم نائینی یک ضابطه ای را گذاشته اند و شاگردان ایشان طبق ضابطه چون مصباح مرحوم خویی در اینجا آن تعبیر را دقیقاً نیآورده است. جای دیگر هم دارد باز هم تعبیر دقیق نیست. احتمالاً شاید ایشان به ذهن مبارکشان مطلب دیگری بوده است. لذا گفتیم از خود عبارت نائینی. مرحوم نائینی فرق بین مسئله اصولی و قاعده فقهی را در این می دانند. مسئله اصولی اولاً مسئله فقهی مسئله ای است که یک حکم به عنوان کلی برود. مثل الخمر نجس. الخمر لا یجوز. این می شود مسئله فقهی. مسئله اصولی مسئله ای است که نتیجه اش خوب دقت فرماید توقع کبری چون این تعبیر به این دقت که می گویم در عبارت خویی نیست. چند دفعه هم تکرار کردیم. این اضافه بر اینکه عبارت نائینی اینجا ظاهرش این طور است. باز هم دقیق دقیق نگفته است. لکن ظاهراً مراد ایشان تقریباً همین است حالا یک نکته کوچکی. مسئله اصولی کل مسئله توقع نتایج کبری. قیاس استنتاج، حالا استنباط. استنتاج شاید در امور متأثره باشد، استنباط حکم شرعی فرعی کلی. این تعبیر نائینی. چون می گویم در عبارت مرحوم استاد واضح نیامده است. به نظرم اضافه بر اینکه از مرحوم بجنوردی شنیدیم به نظرم در منتهی الاصول مرحوم بجنوردی هم همین طور آمده است. حالا منتهی دیدم یا ندیدم نسبت نمی دهم. اما قاعده فقهی کل مسئله تکنون نتایج کبری، قیاس، استنتاج، حکم، شرعی فرعی جزئی. دو تایی مثل هم هستند. آن یکی آخرش کلی است این یکی جزئی است. مثلاً لاضرر می گوید الآن این وضو برای من ضرری است پس لاضرر و لاضرار این وضو نگیرند. این حکم شرعی فرعی جزئی.

این میشود قاعده فقهی. اگر حکم شرعی فرعی کلی بود مثل استصحاب یا خبر واحد می شود مسئله اصولی. پس مسئله اصولی در تعریف نائینی فرقی با قاعده فقهی این است. آن وقت عبارت نائینی این است که مسئله اصولی آن است که استنباط بر او متوقف باشد در قیاس استنباط بدون ذم مقدمه آخری. ظاهراً عبارت ایشان اینگونه است. این به این معنا مرحوم نائینی هم اشاره دارد. البته اینگونه نه اما اشاره دارد. مرحوم نائینی می فرماید که فرق بین اصول و چیزهای دیگری که استنباط بر آنها متوقف است همین است. چون آنهایی که استنباط بر آنها متوقف است و اصول نیستند در صغری تأثیرگذار هستند نه کبری. مثلاً می گوید خبر ثقه حجت است در رجال می گوید فلانی ثقه است. یعنی شما می گوید علم رجال هم استنباط بر آن متوقف است فرق بین علم رجال با اصول در این است که نتیجه مسئله اصولی در کبری قرار می گیرد. آن علوم دیگر صغری قرار می گیرند. مثلاً می گوید این راوی ثقه است. این خبر ثقه است. این در صغری قرار می گیرد. این خلاصه نظر ایشان.

خوب دقت کنید چند بار من عرض کردم یواش یواش اگر خودتان برسید مثلاً اگر شما کاری را انجام دهید که فرض کنید می خواهید بروید فلان جا تا یک عمل واجب انجام دهید. یا کسی می خواهد برود جایی برای اینکه عمل حرام انجام دهد. مقدمه حرام. بنایشان این است که مقدمه واجب و حرام جزء مسئله اصولی اند. اما اگر عمل شما مقدمه و در طول ايقاع عمل حرام از دیگری قرار گرفت اسمش را

گذاشته اند اعانه بر اثم. حرمت الاعانه علی الاثم را جزء قواعد فقهیه گرفته اند. با اینکه ظاهراً یکی است. این را جزء قواعد فقهیه گرفته اند. اما مقدمه حرام را یا مقدمه واجب را جزء مسائل اصول گرفته اند. فرق این دو را با هم فکر کنید.

کیف ما کان بحثی است که اینجا مطرح شده است عرض کردم بحث تکرار است. اگر بنایمان را بر این بگذاریم که اصلاً در باب تمیز علوم و مسائل علم برگردیم به سیره ای که الآن متعارف بین ابواب همان علوم است. آنچه که در اصول به عنوان اصول آمده است می خواهد عوارض ذاتی باشد یا نباشد مبادی تصویری باشد یا تفسیری باشد یا به قول بعضی ها مبادی احکامی باشد این اصطلاحات تأثیرگذار نیست. شاید در اصل علوم محدودیتی داشت مثلاً می آمدند می گفتند عوارض ذاتی را باید بررسی کنیم بعد هم یک رابطه بین موضوع و مسائل وجود داشت الی آخر صحبت ها که اگر بخواهیم تکرار کنیم باید تمام حرفها تکرار شود. البته عرض کردم عده ای از آقایان هم به این مسئله پرداخته اند هم حقیقت دلیل اصلاً استصحاب دلیل است حجت است یعنی چه.

مرحوم نائینی هر دو مطلب را بررسی کرده است راجع به دلیل بودنش را ایشان این طور گفته است و در صفحه ۳۱۳ جلد ۱۴ دیگر حالا ما اینها را بخواهیم تفصیل دهیم طول می کشد چون خیلی برایش ارزش علمی قائل نیستیم. ایشان می گوید «ان الاستصحاب فی الاحکام عبارة ان نفس الحكم»، یعنی حکم به بقاء. از شیخ نقل می کند. و الدلیل علیه قوله علیه السلام لا تنقض الیقین فیکون الاستصحاب قائله فقهیه. ایشان از این راه. از شیخ نقل کرده است. وجه النظر، ان الاستصحاب انما یکون مدرکاً للحکم الشرعی لانه بنفسی حکم الشرعی. فان عدم نقض الیقین بالشک الذی هو مفاد الاستصحاب یکون دلیلاً علی نجاسه الماء المتغیر اللذی زال عنه التغیر من قبل نفسه. خب می گویم گاهی اوقات هم حرفهای عجیب و غریب آخرش هم دارد فتأمل جیدا.

حالا بهر حال آن هم نکته دیگر بحث. غیر از اینکه قاعده فقهی است یا خیر صدق عنوان دلالت بر استصحاب روی چه نکته ای است؟ عرض کردیم مرحوم اقا شیخ هادی تهرانی در اول بحث استصحاب این بحث را زیاد رفته اند و معنای دلیل و صغری و کبری و طریقیت و الی آخر مباحثی که در آنجا دارند که دیگر جایش اینجا نیست به نظرم فعلاً مطرح کردیم. بله ایشان دارد یظهر من بعض الکلمات الشیخ الاستصحاب یکون من القوانین و یظهر من بعض آخر در خود عبارت شیخ هر دو یکی از مسائل اصولی است. خود مرحوم میرزای نائینی تفصیل قائل است. استصحاب در شبهات حکمیه از مسائل اصولی است. چون نتیجه اش کلی است. و در شبهات موضوعیه از قواعد فقهیه است.

بعد ایشان یک توضیح داده اند من کلمات ایشان را کم می خوانم. المسائل الاصولیه عباره عن الکبریات اللتی تقع فی طریق استنباط الاحکام الکلیه الشرعیه. حالا آن راهی را که ما گفتیم روشن تر بود. مراد ایشان همان است. ایشان نوشته الکبریات اللتی تقع فی طریق الاستنباط الاحکما الکلیه الشرعیه. من شرعی را قبل از کلی گفتم. ایشان ثابت شد فرعی است. چون مباحث اصولی جزء تعریف نیست. اصول عقائد مثلاً. احکام حکم شرعی فرعی در مقابل اصولی مثل کلام. کلی در مقابل قاعده فرعی. ایشان کلمه اینجا فرعی را نیاورده اند لکن عرض کردم من تعریف را از خارج گفتم چون این تعریفی است که از بجنوردی شنیدیم به نظرم بجنوردی در کتابشان دارد احتمال قوی میدهم. باز می آیم فراموش نفرمایید کل مسئله تقع نتیجتاً کبری، قیاس، استنباط یا استنتاج الحکم شرعی فرعی کلی. شرعی هم در مقابل فیزیک و شیمی و احکام طبیعی و طبی و اینها خارج شود. و بذلک تمنازان مسائل سایر العلوم این جدا می شود. و عن القواعد الفقهیة فبقولنا کبریات تخرج الی آخر.

بعد ایشان می فرماید که چرا گفتیم کبری؟ لان مسائل سایر العلوم و ان کانت تقع فی طریق الاستنباط ایضاً. گاهی در طریق استنباط واقع می شوند حالا احياناً می گفت بهتر بود. چون همیشه هم نیستند. علم رجال همیشه در استنباط نیست. ممکن است در مسائل تاریخی باشد کلامی باشد. الا انها لا تقع فی کبری القیاس بل انما تقع منها صغری القیاس. این توضیحات را عرض کنیم. چون شما در اصول می گویند خبر ثقه حجت است در رجال می گویند فلانی ثقه است. این التیام صغری می شود به تعبیر ایشان. حتی علم رجال الذی هو اقرب العلوم بالاستنباط بعد علوم اصول فان علم رجال بقیش دیگر بماند. و بذلک یظهر ان البحث عن ظهور الامر و النهی فی الوجوب و الحرمة لا یرجع الی علم اصول. بحث اینکه آیا بل هو من المبادئ. کالبحث ان السعید ظاهر فی مطلق وجه نه فرقش این است که در سعید بحث لغوی صرف است. فتیمم سعیداً طیباً در آیه مبارکه به همان معنای لغوی صرف است. لذا این می شود در اصول واقع نشوند. اما بحث در امر و نهی فقط بحث لغوی صرف نیست. لذا ما کراراً این بحث را مطرح کردیم در بحث امر و نهی یک بحثی است که به حسب عرف عام یا لغت اصلاً امر و نهی به معنای وجوب هست و عرض کردیم از قدمای اصحاب خودمان هم داریم. از مثل آقای خویی داریم که خود امر دلالت بر وجوب ندارد یا نهی دلالت بر حرمت ندارد. و حکم عقل در باب اطاعت مولا. سید مرتضی هم این بحث را دارد.

ما عرض کردیم این نحوه ای که اینها مطرح کرده اند شاید دقیق نباشد. یک بحث این است که خود صیغه افعال دلالت بر وجوب دارد لغتاً و عرفاً عاماً. لکن این وجوب در اینجا مراد الزام است. یعنی شما اگر بخواهید کسی را الزام کنید مفهوم عرفی است. می خواهید الزامش کنید برود بیرون. خب می گویند برو آب بیاور. الزام یک مفهوم قانونی نیست. اینها کلمه وجوب را گرفته اند که یک مفهوم قانونی است. اما الزام یک مفهوم عرفی است. ما در لغت هم داریم فرق نمی کند. این که ما بیاویم بگوییم امر و نهی می خورد به وجوب و حرمت

.....

که نائینی هم ظاهرش این طور است این خلاف ظاهر است. یا ظاهر ایشان این طور است که سعید را با امر و نهی یکی گرفته است. سعید بحث لغوی صرف است. بحث قانونی ما نداریم. ما در سعید این بحث نمی کنیم که معنای سعید چیست. حالا در آیه مبارکه ف تیمموا سعیدا طیباً یکی است. بله در بحث امر این داریم. در صیغه افعال داریم. دو مقام دارد. یک مقام همان الزام عرفی و بحث عرفی و لغوی مثل سعید از این جهت مثل هم هستند. حق با نائینی است. و عرض کردم ببینید شما ممکن است بگویید اگر مثل هم هستند چرا سعید را نیاورده اند همان نکته اش را من عرض کردم من خیلی و مباحث خیلی مباحث را اختصار کردم یک نکته ای است که معیار در حد مسائل اصولی و غیر اصولی فیزیک شیمی عرف همان اصحاب فن است. دنبال آن عوارض و ذاتی باشد نباشد عوارض باشد یا نباشد اصلاً دنبال آن بحث ها نرویم کلاً. آن بحث ها در اول درست شاید بود در وقتی که علوم محدود بود. الآن نمی شود ملتزم شد باید بگوییم خیلی از علوم به هم پاشیده است همه علوم را به هم بریزیم. چون خیلی در علوم به هم پاشیدگی پیدا کرده است.

لذا یک تصویری است که همان که متعارف آن فن است. الحمدلله شما می بینید در اصول ما معانی حروف نیامده است. معنی ف چیست معنای ثم چیست. خب اینکه معنای واو چیست واقعا در فقه تاثیرگذار است. در اصول قدیم حتی اصول علامه فصلی در معانی حروف دارد. الآن شما نمی خوانید در هیچ یک از کتب اصولی ما حروف نیست. چرا چون آمدند گفتند حروف هم مثل سعید. سعید بحث لغوی است. راست است. این طور نداریم که واو در لغت یک چیز باشد در شرع چیز دیگر. واو در لغت در شرع مثل لغت است. اما امر و نهی این طور نیستند. امر و نهی یک مفهوم عرفی عام دارند که الزام باشد یک مفهوم قانونی دارند. که در مفهوم قانونی اسمش را گذاشتیم روح تشریع. دارای ضوابط و آثار خودش است.

س: تفاوتش این است که سعید تیمم است ولی وقتی واو را.... کل ابحاث فقهی و دایر همه جا کاربرد دارد.

ج: همان نکته ای که من عرض کردم دنبال آن حرفها نرویم کدام لغت است کدام نیست. یکی کاربرد زیاد دارد بیاوریم یکی ندارد بیاوریم. خلاصه اش همین است که من عرض کردم.

س: .. باید خوانده شود

ج: آهان یعنی واو زیاد در فقه. فقط یک ایه نیست سعید یک آیه است. ما فقط یک ایه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم چون اهل سنت عده ای گفته اند واو برای ترتیب است بعد گفته اند برای ترتیب نیست می شود اول دستش را بشورد. آن وقت از این قبیل که واو برای ترتیب باشد یا نباشد الی ماشاء الله در روایت و خود آیات نیست. یک مورد نیست. اما ف تیمموا سعیدا طیباً یک مورد است. این هم من اشاره کردم.

.....

بعضی ها معیار این قرار داده اند. لذا حروف چون کاربرد زیاد دارد در اصول بیاوریم مثل سعید را در اصول بیاوریم. روشن شد؟ من هی نکات را می گویم که اگر بخواهیم تصمیم گیری کنیم معلوم با شد. یک نکته هم همین که الآن عرض کردم که لفظ امر و نهی یک، معنای لغوی، دو، معنای قانونی، سه ممکن است بگوییم اضافه بر تمام اینها معنای شرعی هم دارد. یعنی در این قانون معین امر دارای این خصوصیت است. مثلاً شما در لغت فرض کنید مرحوم صاحب جواهر معتقد است که اگر امر به چیزی خورد ظهور دارد که واجب باید مجانی باشد. آقای خوبی می گویند نه هیچ مجانیت در نمی آید. ممکن است بگوییم در عرف لغوی در نمی آید. در عرف لغوی ممکن است بگوییم در عرف قانون عام در می آید. یا در عرف قانون عام ممکن است در نیاید در عرف قانون خاص در بیاید. لذا ما برای اولین بار عرض کردیم صیغه افعال در حقیقت یک بحث ندارد که آقایان نوشته اند. سه بحث دارد.

یک بحث عرف عام است که تقریباً معنای لغوی است. یک بحث عرف خاص است یعنی عرف قانونگذاری. مثلاً الآن عده ای از آقایان اصولی نمی خواهند اسم ببرم مثلاً می گویند معنای افهم فقط بحث است. آقایان دیگر گفته اند که بحث است و ذمه هم هست. یعنی مطلب در ذمه شما است. بعضی ها گفته اند بحث است و مجانیت هم در آن خوابیده است. این مجانیت قطعاً عرف عام نیست. اما ممکن است این مجانیت را در عرف خاص بگیرید. پس یک عرف عام یک عرف خاص یک عرف اخص. عرف عام همان لغت است. عرف خاص عرف قانونی به طور کلی است که ما چه استظهار می کنیم در قانون از کلمه افعال کذا اخرج من الدار چه فهمیده می شود سومی هم عرف اخص. اصلاً در روایات در لسان روایات چه آمده است. ممکن است امام بفرماید که هر جا که امر است من باب مثال آن امر به این معنا است. در این در آمده است از امر. آنجا ما آن را به عنوان عرف اخص قبولش می کنیم. علی ای حال و بذلک يظهر دیگر من وارد این بحث ها نمی خواستم بشوم اشاره می کنم اینها را هی تکرار کرده اند چند دفعه تا به حال این بحث تکرار شده است غیر از اینکه اول اصول آقایان مفصل نوشته اند در اول خبر واحد آمده است اینجا آمده است در اول قطع آمده است هی تکرار میکنند. تکرارش لازم نیست من هم با اینکه خیلی مختصر گفتم باز یک روز طول کشید.

و بالجمله مایز بین اصول این طور است. و بما ذکرناه ظهر انه لا موجب لقصر مسائل الاصولیه بخصوص ما کان البحث فیه ان احوال الادله الربعه بذواتها او بوصف این نزاع معروف بین صاحب قوانین و بعدی ها.

س: حاج آقا ...

ج: نه اینها ثمره اش ثمره علمی است. شرعی ندارد.

س: خیلی چیزهای دیگر هم ثمره علمی دارد

ج: نه صحبت این است که این تکرارها به این جهت که به ذهن شما برسد که ما اصلاً نظرم‌ان در مسائل علم اصول چیزهایی است که علما به عنوان اصول نوشته‌اند. دیگر به این حرفها کارند اریم. مثلاً نائینی لا موجب لقصر مسائل اصولیه بخصوص ما کان البحث فیه چون می‌دانید معروف بوده است احوال الادله. اصول خب ما یبحث فیه موضوع علم اصول هم ادله اربع گرفته‌اند. این درست است مرحوم نائینی یلزم الاستفاد فی جمله باید جمله ای از مسائل را بگیرند استفاد کنند. این بحث نیست که این استفاد می‌شود یا خیر ما بیایم بگوییم من چرا می‌گویم؟ گفتن من غیر از گفتن ایشان است. من می‌گویم تحلیل کنید چرا گفت موضوع علم اصول ادله اربعه است؟ حالا بگوییم ذوات ادله یا ادله وصف دلالت. این چرا گفت؟ این چون در ذهنش این بود که موضوع کل علم ما یبحث فی ان عوارض الذاتیه.

س: اصلاً مبنا اشتباه است

ج: آهان مبنا اشتباه است. یعنی اشکال سر استناد نیست که ایشان دارد می‌گوید می‌گوید جمله ای از مسائل همین جوری بیخودی در اصول آمده است. نه خود آن تصور درست نیست. اصلاً علوم اعتباری عوارض ذاتیه ندارند. اصلاً آن تعریف که در علوم حقیقیه بوده است آن هم معلوم نیست درست باشد. کامل باشد.

س: خالی کردن منطق است

ج: منطق نیست این خودش مطلبی است. یک وقتی در ایران هم رسم بود اواخر زمان سابقی‌ها فلسفه علمی می‌خواندند در دانشگاه‌ها. نمی‌دانیم حالا هست یا خیر.

علی‌ای حال اینکه ما علوم را کیفیت تدوین همین الان هم در غرب دارند مسائل راجع به علوم و که یکی از پیشنهادهای بنده این بود که علوم حوزوی هم داخل در تقسیمات علوم آنها شود. در آن تقسیم بندی که می‌کنند علوم ما را هم جزء علوم حساب کنند مثل طلسمات و جادوگری حساب نکنند. که تقریباً بیشتر این طرف است. مباحث دینی را بیشتر روی جادوگری می‌دانند.

بهرحال این خودش بحث خوبی است من با این بحث موافقم. این بحث خوب است. تاریخ علم هم یکیش است. یکی از آن فلسفه علمی است. یکیش هم تاریخ علم است یکیش دسته بندی علم است یکی تقسیم علوم است. علوم کاربردی این تقسیمات هست کار خوبی است بد نیست. اما می‌گویند این در همان جا هم گیر دارد. یعنی در علوم حقیقی هم گیر دارد. چون علوم حقیقی مثل طب یا حالا

.....

علوم دیگر اینها در اوایل یک حد و حدود محدود و طلاب محدودی داشت در یک محدوده خاصی بعد بر اثر پیشرفتی که پیدا شد خیلی از مباحث در خود طب هم آمده است که جزء مباحث ذاتی نیست. فقط بحث سر اصول نیست. اصول که اصلاً بحث عوارض ذاتی غلط است که ما دنبال ادله اربعه بگردیم. یعنی بحث ما از نظر فنی این است یک، اینکه آن خودش گیر دارد البته این ربطی هم به اصول ندارد به قول ایشان به احکام ربطی ندارد. دو، اینکه اگر تمام هم شود در علوم اعتباری کلاً گیر دارد و سه اینکه حالا در تشخیص علم اصول معیار چه باشد. من عرض کردم در قرن دوم علم اصول مثل قضایای حقیقیه نیست. قضیه خارجی است. از قرن دوم علمای اسلام چیزی را به نام اصول درست کردند. هدفشان هم این بود مباحثی که در یک باب یا مسئله فقهی جاری نمی شود فقط سریان دارد. این شد اصول. شاخ و دم ندارد چیز خاصی هم نیست. استصحاب می شود از یک باب سریان دارد. این امر واضحی است. دقت فرمودید؟ این تمام شد که معما چو حل گشت آسان شود. بعد از توضیح ما تمام شد. پس این را بیایم جزء مباحث اصول قرار دهیم چه در موضوعات باشد چه در احکام باشد. فرق نمی کند. چون کاربرد دارد در فقه هم در استنباط کاربرد دارد هم در تطبیق خارجی. ما بیایم بگوییم این معیار مسئله اصولی. این به قول خودشان تمام شد و رفت. من بعد از اینکه کلمات نائینی و اشکالات و ذهنیاتی که بود و کار به کجا رسید به اینجا رسید.

اصلاً ما بیایم این تعریفی که از قرن دوم گرفته اند راه را پیش بگیریم دنبال این حرفها هم نرویم. نه دنبال عوارض ذاتیه برویم نه رابطه موضوع با مسائل علم و رابطه واقعی است تکوینی است یا علی و معلولی است. الی آخر مباحثی که گفته شده است. اصلاً داخل آن بحث کلاً وارد نشویم. دیگر حالا بقیه اش را فقط در حد اشاره می خوانیم بعد می رویم تنبیه سوم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین